

• دریافت ۹۶/۹/۲۶

• تأیید ۹۷/۵/۶

نقد و بررسی ساختاری و محتوایی کتاب الفکوک فی شرح الشکوک

ابوالفضل رضائی *

پریسا بختیاری **

چکیده

کتاب کافیة ابن حاجب (۶۴۶ق) در علم نحو با وجود حجم کم همواره توجه دانشمندان بسیاری را به خود جلب کرده و عده زیادی به شرح و نقد آن پرداخته‌اند، به طوری که، افزون بر شرح‌های فارسی و ترکی، صد و چهل و دو شرح به زبان عربی دارد. بعضی از این شرح‌ها شهرت فراوانی دارد و بعضی دیگر از شهرتی که شایسته آن است، بهره‌مند نشده و گمنام باقی مانده است. از جمله شروح گمنام کافیة، کتاب شکوک علی الحاجبیه از احمد بن حسن جاربردی است که پسرش ابراهیم جاربردی در کتابی با عنوان الفکوک فی شرح الشکوک به شرح آن پرداخته است. تحقیق حاضر به نقد و بررسی شیوه نگارش کتاب الفکوک فی شرح الشکوک در بیان موضوعات مختلف نحوی، تعلیلات، شواهد و موضع نویسنده در اختلافات نحوی پرداخته است. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد جاربردی در مسائل و مباحث مختلف نحوی برای اثبات ادعای خود و اقناع مخاطب از انواع تعلیلات نحوی و منطقی استفاده کرده و آنچه را خلاف اجماع بوده، بی‌اساس دانسته و استقراء را محکم‌ترین دلیل نحوی برشمرده است. شارح تعلیلات نحوی را در قالب استدلال منطقی بیان کرده و بیش‌تر از تمثیل‌های نثری بهره برده است. همچنین، وی پیرو مکتب بصره یا کوفه نبوده، بلکه نظری را برگزیده که دارای قیاس صحیح و نقل بیش‌تری است.

واژگان کلیدی: کافیة، ابن حاجب، الفکوک فی شرح الشکوک، ابراهیم جاربردی، قیاس و سماع، تعلیل‌های نحوی.

A_rezayi@sbu.ac.ir

bakhtiari_317@yahoo.com

*دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید بهشتی.

**دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید بهشتی.

مقدمه

کافیه، از مهم‌ترین و مشهورترین تألیفات ابن حاجب (۶۴۶ق)، کتابی مختصر در علم نحو عربی است که، با وجود حجم کم، برای احاطه به موضوعات اساسی علم نحو کافی بوده و در آن از بیان تفصیل زیاد و فروع و اختلافات نحوی پرهیز شده است. دانشمندان بسیاری در طول سال‌ها به شیوه‌های مختلف به این کتاب توجه داشته‌اند؛ به این ترتیب که عده‌ای به شرح و تعلیق آن پرداخته‌اند و عده‌ای دیگر آن را به رشته نظم درآورده‌اند. بعضی از این شروح به چاپ رسیده و برخی دیگر به صورت نسخه خطی در کتابخانه‌ها موجود است. از شروح مشهور و چاپ شده کافیه می‌توان به این موارد اشاره کرد: ۱. شرح کافیه ابن الحاجب: شرح رضی استرآبادی (۶۸۶ق)، ۲. الفوائد الضیائیة: شرح نورالدین جامی (۸۹۸ق)، ۳. البرود الضافیة: شرح جمال‌الدین علی بن ابی القاسم الصنعانی (۸۳۷ق)، ۴. شرح ابن خباز الموصلی (۶۳۸ق)، ۵. شرح ابن یعیش الحلبي (۶۴۳ق)، ۶. الوافیة فی شرح الکافیة: شرح رکن‌الدین حسن بن محمد العلوی الأسترآبادی (۷۱۵ق)، ۷. شرح عصام بن محمد بن عربشاه الإسفرآیینی (۹۴۴ق).

از شروح گمنام و ناشناس آن نیز، که به شکل نسخه خطی نگهداری می‌شود، شرح احمد بن حسن جاربردی^۱ با عنوان شکوک علی الحاجبیه است. این کتاب شرح مختصری بر کافیه است که پسر شارح، ابراهیم بن احمد جاربردی، آن را کامل شرح داده و نام الفکوک فی شرح الشکوک بر آن نهاده است (درایتی، ۱۳۸۹: ۲۷۶). متأسفانه هیچ‌یک از این دو کتاب تاکنون به شهرتی که شایسته آن و نویسندگانش باشد، نرسیده و بسیاری از کتاب‌های تاریخی و نحوی نامی از آنها نبرده است.

کتاب الفکوک فی شرح الشکوک موضوع مورد بحث در این پژوهش است که شیوه نگارنده در پرداخت موضوعات مطرح شده بررسی شده است. دو نسخه موجود این کتاب در کتابخانه‌های مجلس شورای اسلامی و کتابخانه چستریتی ایرلند نگهداری می‌شود.

علامه احمد بن حسن جاربردی، از علمای بزرگ نحو در قرن هشتم، در شرح مختصر و دقیق خود شکوک علی الحاجبیه به مطالعه آراء نحوی ابن حاجب پرداخته است. سپس پسر وی، علامه ابراهیم بن احمد جاربردی، از علمای سرشناس علوم عربی، شرح مختصر پدر را در کتاب الفکوک فی شرح الشکوک شرح داده و به بررسی جامع و مفصل آن پرداخته است. این کتاب شرح ارزشمندی است که به نقد آراء ابن حاجب پرداخته و دارای ویژگی‌هایی چون تعلیلات نحوی دقیق و استدلال‌های متنوع و نقل قول از نحویان پیشین بوده و سرشار از بحث‌های مفید علمی است.

پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهش‌های بسیاری درباره شرح‌های مختلف کافیه انجام شده و شرح رضی استرآبادی، به سبب شهرت و بار علمی زیاد، سهم بیش‌تری در این پژوهش‌ها داشته است. از دیگر پژوهش‌های انجام شده در این خصوص می‌توان به این موارد اشاره کرد: (۱) «موقف الرضی فی شرح الکافیة من آراء أبي علی الفارسی النحویة»، ۲۰۰۵م، رساله دکتری، محقق: سمیحة بنت صلاح بن صالح اللهبی الحربی، راهنما: د. ریاض بن حسن الخوأم، مکه المکرمة، جامعة أم القرى.

(۲) «رضی‌الدین الأسترآبادی ومنهجه فی شرح الکافیة»، ۲۰۰۲م، رساله دکتری، محقق: فضل خلیل ابراهیم الشیخ حسن، راهنما: د. محمد حسن عواد، الجامعة الأردنية. (۳) «منهج ابن الحاجب ومذهبه النحوی من خلال کتابه الکافیة دراسة وتحلیل»، ۲۰۰۵م، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، محقق: إخالص نصر الریح حسین، راهنما: د. علی جمعة عثمان، جامعة أم درمان الإسلامية.

طبق بررسی‌های انجام شده تاکنون کتاب شکوک علی الحاجبیه و شرح الفکوک فی شرح الشکوک جاربردی مورد بررسی و پژوهش قرار نگرفته است. بنابراین، سعی بر آن است، ضمن معرفی این اثر، شیوه نگارش و چگونگی به‌کارگیری تعلیلات،

شواهد نحوی و آراء مختلف نحویان را نقد و بررسی کنیم. باشد که مطلبی چند بر غنای مطالعات نحوی و آراء ابن حاجب افزون شود.

أحمد بن حسن جاربردی

احمد بن حسن بن یوسف فخرالدین جاربردی (۷۴۶ق/۱۳۴۶م) فقیه شافعی است که در تبریز اقامت گزید و در علوم عقلی سرآمد شد (العسقلانی، ۱۹۹۳، ج ۳: ۱۲۳-۱۲۴). از زمان تولد و دوران کودکی وی اطلاعات قابل استنادی در دست نیست. سبکی در مورد او گفته است: «پیشرویی فاضل، دیندار، برجسته و باوقار بود که در پرداختن به علم و برآوردن حاجات همت بلندی داشت» (سبکی، د.ت، ج ۸: ۹) وی در تبریز به شهرت رسید و همان جا درگذشت. فخرالدین جاربردی از استادان برجسته سرزمین تبریز بوده و نزد قاضی ناصرالدین بیضاوی شاگردی کرده است. جد او، یوسف، از دانشمندان بزرگ و مشهور آن سرزمین بوده که به تدریس علوم اشتغال داشته است. وی تألیفات بسیاری دارد و بزرگانی چون شیخ نورالدین الاردبیلی نزد او شاگردی کرده‌اند. جاربردی در ماه رمضان در تبریز چشم از جهان فرو بست (شهبه، ج ۳: ۹؛ ابن العماد، ج ۶: ۱۴۸). از میان تذکره‌نویسان فقط شوکانی سال وفات او را ۷۴۲ق نقل کرده است^۲ (الشوکانی، د.ت، ج ۱: ۴۷).

از جمله تألیفات جاربردی عبارتند از:

۱. شرح منهج الاصول بیضاوی در اصول فقه.
۲. شرح الحاوی الصغیر قزوینی که ناتمام مانده است.
۳. شرح الهدایة مرغینانی حنفی
۴. شرح اصول الدین فخر الاسلام بزدوی
۵. شرح تصریف ابن حاجب (شرح الشافیة)
۶. حواشی بر کشاف (شهبه، ۱۹۷۹، ج ۹: ۳؛ سبکی، د.ت: ج ۸: ۹؛ الیافی، ۱۹۹۷، ج ۴: ۲۳۱)

۷. شکوک علی الحاجبیه (شرح کافیہ ابن حاجب) که در کتابخانه خدیویه مصر نگهداری می‌شود (بروکلمان، ۱۹۹۵، ج ۷: ۱۶۶).
۸. المغنی فی النحو که شاگردش بدرالدین محمد بن عبدالرحیم بن حسین عمری میلانی آن را شرح کرده است (حاجی خلیفه، د.ت، ج ۲: ۱۷۵۱)
۹. حاشیه بر الايضاح ابن حاجب که خود شرحی است بر المفصل زمخشری (همان، ج ۲: ۱۷۷۴)
۱۰. شرح الهدایة (همان، ج ۲: ۲۰۳۶)

شرح شافیه جاربردی از جمله شروح معتبر و مشهور کتاب شافیه ابن حاجب است. بر این شرح حاشیه‌های متعددی نوشته شده است، از جمله دو حاشیه‌ای که عزالدین محمد بن احمد معروف به ابن جماعه (۸۱۶ق) بر آن نوشته، همچنین حاشیه علامه محمود بن احمد عینی (۸۵۵ق) و حاشیه سیوطی به نام «الطراز اللازوردی» که در فهرست مؤلفات خود از آن یاد کرده است (همان، ج ۲: ۱۰۲۱).

با اینکه جاربردی به‌عنوان شاعر شناخته نشده است، سبکی ابیاتی از وی نقل کرده است. مانند این دو بیت:

عَجَباً لِقَوْمٍ ظَالِمِينَ تَسْتَرْوَا بِالْعَدْلِ مَا فِيهِمْ لَعْمَرِي مَعْرِفَهُ
 قَدْ جَاءَهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَدْرُونَهُ تَعْطِيلُ ذَاتِ اللَّهِ مَعَ نَفْسِي الصَّفَهُ

سبکی می‌گوید جاربردی در این دو بیت با این ابیات زمخشری به مقابله پرداخته است:

لَجَمَاعَةٍ سَمَّوْا هَـوَاهُمْ سُئِنَةٌ وَ جَمَاعَةٌ حُمُرٌ لَعْمَرِي مُؤَكَّفَهُ
 قَدْ شَبَّهُوهُ بِخَلْقِهِ وَ تَخَوَّفُوا شُنَعَ الْوَزْيِ فَتَسْتَرْوَا بِالْبَلْكَفَهُ

(طبقات الشافعية الكبرى، ج ۹: ۹)

ابراهیم بن احمد جاربردی

ابراهیم بن احمد بن حسن جاربردی تبریزی (۷۱۲هـ - ...)، فرزند شیخ علامه فخرالدین ابوالمکارم احمد بن حسن^۳ تبریزی جاربردی شافعی، از دانشمندان بزرگ عصر خود به‌شمار می‌آید. وی نزد پدرش که دانشمند مشهوری است کسب علم کرده و سرآمد شد. سپس، به دمشق رفت و در مدرسه جاروخیه به تدریس اشتغال ورزید (عسقلانی، ۱۹۹۳، ج ۱: ۸؛ تونکی، ۱۳۴۴، ج ۳: ۴۲؛ کحالة، ۱۹۹۳، ج ۱: ۹). از زمان تولد و دوران کودکی وی اطلاعاتی در دست نیست و بهره‌ی وی در کتاب‌های تراجم و طبقات بسیار اندک است. عسقلانی در مورد وی می‌گوید: «من به واسطه‌ی پاسخی که به علامه عضدالدین داد و پدرش را سربلند کرد او را شناختم» (عسقلانی، ۱۹۹۳، ج ۱: ۸). عضدالدین الایجی برای احمد بن حسن جاربردی نامه‌ای نوشت و در مورد این سخن پروردگار متعال: ﴿فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ﴾ (بقره، ۲۳) از وی سؤال کرد. جاربردی پاسخی به او داد که به نظر عضدالدین جالب نیامد و پاسخ را برگرداند. سپس، ابراهیم بن احمد جاربردی پاسخی نوشت که موجب پیروزی پدرش در این مناظره شد (التونکی، ۱۳۴۴، ج ۳: ۴۲).

جاربردی این جوابیه را «السيف الصارم في قطع العضد الظالم» نام نهاده است (سبکی، د.ت، ج ۱۰: ۶۲). شرح کامل این بحث و مکاتبه‌های آن در کتاب الطبقات الشافعية الكبرى آمده است.^۴ سؤال عضد درباره‌ی فرق میان «فَأَتُوا بِسُورَةٍ كَائِنَةٍ مِثْلِ مَا نَزَّلْنَا» و «فَأَتُوا مِنْ مِثْلِ مَا نَزَّلْنَا بِسُورَةٍ» بوده است. متن این نامه با قلمی شیوا و نثری مسجع با بهره‌گیری از مترادفات و آرایه‌های بلاغی نوشته شده و با آیات و اشعار زینت داده شده است. جاربردی در استدلال و بحث‌های نحوی آن از نحویان بزرگی چون سیبویه، ابن عصفور و زمخشری نقل قول کرده و بسیار به آیات و اشعار و احادیث استشهاد کرده است.

ابتدای آن: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ، وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَلَا

عدوان إلا على الظالمين.....» و انتهای آن: «... وأن يجعلنا ممن قال في حقهم ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ﴾ (الحجر، ۴۷) والحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه أجمعين».

ابراهیم بن احمد جاربردی در دمشق درگذشت و پسرش، فضل الله، جانشین او در مدرسه جاروخیه شد. فضل الله در اواخر ذی حجه ۷۷۱ق درگذشت و شهاب الدین الزهری جایگزین او شد (العسقلانی، ۱۹۹۳، ج ۱: ۹). عسقلانی سال وفات وی را ذکر نکرده و تونکی و کحالة آن را ۷۱۲ق دانسته اند که تاریخ درستی به نظر نمی رسد؛ زیرا جاربردی در ابتدای جوابیه عضد نوشته: «هنگامی که کشف را در سال ۷۶۰ می خواندم...» (سبکی، د.ت، ج ۱۰: ۶۲) و نیز در کتاب الفکوک فی شرح الشکوک از پدرش با صفت «رُوحَ اللَّهِ رُوْحَهُ» یاد کرده است. وی نزد پدرش فخرالدین جاربردی، که عالم و فقیه بزرگ عصر خود بوده، علم آموزی کرده و به درجات بالایی رسیده و در علوم دینی و علم نحو سرآمد بوده است. این امر در متن جوابیه عضد و کتاب الفکوک فی شرح الشکوک آشکار است.

کلیاتی درباره کتاب

جاربردی مقدمه شرح را با حمد و ثنای پروردگار و تمجید پیامبر اسلام (ص) آغاز کرده، سپس به بیان فضیلت علم نحو و کتاب کافیه پرداخته و، پس از آن، انگیزه و هدف خود را از شرح کتاب پدر این گونه بیان کرده است: «پدر بزرگوام ایراداتی بر کتاب کافیه وارد کرده و آنها را در کتابی با عنوان الشکوک گرد آورده است. این کتاب در بردارنده گنج‌هایی از اندیشه و گلچینی از نقد وی بوده که با ذهن پویا و درک صحیح خود به آن پرداخته است. وی در این کتاب طریقت ایجاز و اختصار پیشه کرده و به خاطر همین مختصرگویی در عین دقت و ظرافت معانی به شرحی کامل نیاز دارد» (جاربردی، د.ت: ۱). وی همچنین به مدح شخصی پرداخته که گویا او دستور

نگارش شرح را داده است و از بیانات این مدح و ثنا چنین به نظر می‌رسد که وی شخص صاحب منصبی باشد: «أمرني مَنْ هو الطُّودُ الأَشْمُ والبحرُ الخِصْمُ أنعمه على البرايا عمَّ، وإكرامه على الرعايا جمَّ...» (همان). این مقدمه دانش و مهارت شارح را به خوبی نشان می‌دهد؛ زیرا وی با به کارگیری نثر مسجع و اشعاری چند از شاعران نامی به نگارش آن پرداخته است.

جاربردی در شرح مباحث و مسائل نحوی ابتدا متن را آورده، سپس به شرح آن پرداخته است. به این ترتیب که ابتدا عبارت پدر را با عبارت «قوله» و سپس شرح خود را با «أقول» متمایز کرده است. شیوه جاربردی توصیفی و تعلیلی است، در پذیرش یا رد آراء از تعلیل منطقی استفاده کرده است و اسلوب منطقی و عقلی بر شرح او غلبه دارد.

گروهی از پژوهشگران معاصر رواج اسلوب منطقی در میان شارحان این دوره را نتیجه عواملی دانسته‌اند که زاینده شرایط علمی عصر و مرحله‌ای است که مطالعات نحو به آن رسیده بود؛ زیرا از یک سو فلسفه و منطق از یونانی به عربی ترجمه شده و علوم رنگ فلسفی به خود گرفته بود و از سوی دیگر چنین شایع شده بود که در علم نحو چیزی برای مطالعه باقی نمانده تا مطلبی به آن افزوده شود، بلکه محققان فقط می‌توانند به غور در اسالیب جدل، بازیابی الفاظ، تفاسیر عقلی و تعمق در تعلیلات فلسفی بپردازند. تا جایی که می‌توان گفت مهارت بیش‌تر نحویان در این عصر محدود به ایجاد شیوه‌ای جدید در مطالعات مباحث نحو شد؛ شیوه‌ای که در آن منطق و فلسفه جایگاه ویژه‌ای داشت (الرضی، ۱۹۹۳: ۵۸). در این شرح نیز استفاده از تعلیلات منطقی در برخی موارد دچار نوعی پیچیدگی و دیر فهمی مخاطب می‌شود. اصطلاحات منطقی در سراسر شرح به کار گرفته شده است؛ اصطلاحاتی مانند حدّ، ماهیت، جامع، مانع... مثلاً، در شرح اعتراض پدر بر تعریف مفعول به می‌گوید: «عَرَفَ المصنّف المفعول به بأنه الذي وقع عليه فعل الفاعل فاعترض عليه بأن التعريف غير مانع لدخول ما ليس منه فيه... وبأنه غير جامع لخروج ما هو منه...» (جاربردی، د.ت: ۱۲۶).

تعلیلات جاربردی

دلایل نحوی بر سه اصل سماع (نقل)، قیاس و استصحاب حال استوار است، اما هنگامی که نحویان در یک مسئله با تعدد سماع و قیاس مواجه می‌شوند، ناگزیر از دلایل دیگری مانند استقراء، اصل، استحسان، عکس، عدم‌النظیر، عدم دلیل نفی و... استفاده می‌کنند. این دلایل از دو اصل سماع و قیاس مشتق می‌شوند؛ بنابراین سماع و قیاس مهم‌ترین دلایل نحوی به حساب می‌آیند (حسان، ۱۴۲۰ق: ۶۶).

مهم‌ترین دلایلی که جاربردی در توضیح مسائل نحوی از آن استفاده کرده، عبارت است از:

۱. تعلیل منطقی

احمدبن حسن جاربردی در پرداختن به تعریفات نحوی ابن حاجب دقت نظر بالایی داشته که موجب شده است آنها را کامل درک کند و توضیح دهد. ابراهیم‌بن احمد جاربردی نیز در پرداختن به تعریفات از سبک پدر پیروی کرده و این تعریفات را به‌تفصیل بحث کرده و در آن از تعلیلات عقلی و منطقی بسیاری استفاده کرده است تا مطالب را با دلایل بیش‌تری بیان کند و مقصود پدر را به بهترین شکل به مخاطب انتقال دهد. هرچند که استفاده زیاد از تعلیلات منطقی گاه موجب پیچیدگی کلام جاربردی و سردرگم شدن مخاطب شده است. مثلاً، در باب تعریف مرفوعات با استفاده از تعلیلات و اصطلاحات منطقی ایراداتی بر تعریف ابن حاجب وارد کرده است. ابن حاجب مرفوعات را عبارت از چیزی دانسته است که شامل علائم خاص فاعل بودن شود (ابن حاجب، د.ت: ۱۴). جاربردی در این تعریف معرّف و معرّف را یکی دانسته است. این ترتیب که، در این تعریف علامت خاص فاعلیت یعنی رفع، که جزئی از مرفوعات است، معرّف خود مرفوع قرار گرفته است و این تعریف منجر به دور باطل در کلام می‌شود. از سوی دیگر، در این تعریف معرّف ناشناس‌تر از معرّف است،

در حالی که باید معرّف آشکارتر و شناخته شده‌تر باشد؛ زیرا برای شناخت علائم خاص فاعلیت ابتدا باید فاعلیت شناخته شود و برای شناخت فاعلیت باید ابتدا خود فاعل شناخته شود. پس، شناخت مرفوع منوط به شناخت فاعل، که خود یکی از انواع مرفوعات است، می‌شود. این تعریف مانند این است که در تعریف حیوان بگوییم چیزی که بر انسان و اسب صدق می‌کند (جاربردی، د.ت: ۷۸-۷۹).

۲. استقراء

استقراء نوعی قیاس (قیاس تعمیم) است و آن عبارت از استنباط قواعد زبان با بررسی کلام عرب است (التنهانوی، ۱۹۹۶: ۱۳۴۷ و خان، ۲۰۱۲: ۷۱). جاربردی استقراء را محکم‌ترین دلایل علم نحو دانسته است. وی در تعلیل منصوب بودن مفعول معه ابتدا جمله «جاءَ زيدٌ و عمروٌ» را مطرح کرده، سپس با استفاده از استقراء کلام عرب چنین استدلال می‌کند که (عمرو) چون منصوب نیست نمی‌تواند مفعول معه باشد. چون از استقراء کلام عرب آشکار است که مفعول باید منصوب باشد^۱ (جاربردی، د.ت: ۱۳۹).

۳. قیاس تمثیلی

جاربردی در تعلیل‌های توضیحی از تشبیه استفاده می‌کند و برخی موارد را با ذکر مشابه و نظیر آن توضیح می‌دهد. مثلاً، در باب مفعول مطلق، برای اثبات صحت تعریف، آن را به تعریف حال مانند کرده و به شباهت این دو استدلال کرده است. ابن‌حاجب در تعریف مفعول مطلق گفته: «مفعول مطلق اسمی است که فاعل و انجام‌دهنده آن همان فاعل فعلی است که با آن اسم هم‌معنی است. یعنی اسم و فعل مذکور در فاعل اشتراک دارند» (ابن‌الحاجب، د.ت: ۱۸). اما جاربردی در جمله‌ای مانند «گرهتُ کِراهةً صَدَرَ عَنِّي فِيمَا سَبَقَ مِنَ الزَّمَانِ» معتقد است؛ اگر چه تعریف مفعول مطلق بر (کراهة) صدق می‌کند، اما مفعول مطلق نیست؛ زیرا با وجود اینکه انجام‌دهنده فعل و مصدر هم‌معنی، یکی است اما فاعل از جهت فاعل بودن مد نظر نیست، بلکه از جهت

ذات مد نظر است و به این جهت مفعول مطلق محسوب نمی‌شود. یعنی در تعریف مفعول مطلق جنبهٔ فاعل بودن برای فعل مذکور مد نظر بوده نه ذات آن، اما در تعریف ذکر نشده است. درست مانند تعریف حال (چیزی که حالت فاعل و مفعول را بیان می‌کند) که شامل صفت نیز می‌شود، اما با در نظر گرفتن اینکه، در تعریف حال، حالت فاعل یا مفعول از جهت فاعل یا مفعول بودن مد نظر بوده - با اینکه در تعریف حال این جنبه ذکر نشده - اما در صفت حالت ذات مورد نظر است، صفت از این تعریف خارج می‌شود و این دو از هم متمایز می‌شوند (جاربردی، د.ت: ۱۱۸).

همچنین، در باب اعراب اسم مضاف به یاء متکلم، بیان کرده که کسرهٔ قبل از یاء همزمان نمی‌تواند هم بنائی و هم اعرابی باشد؛ زیرا جمع شدن دو پدیدهٔ متضاد شناخته شده در یک کلمه ممکن نیست. همانند باب تنازع که یک کلمه نمی‌تواند در آن واحد معمول دو فعل باشد (همان: ۴۵). بنابراین، شبیه‌سازی و مقایسه‌های تمثیلی و تشبیهی از مهم‌ترین ویژگی‌های جاربردی در تحلیل‌های نحوی است.

۴. سماع

ابن حاجب در تعریف مفعول معه چنین گفته است: «چیزی است که پس از واو برای همراهی با معمول فعل لفظی یا معنوی ذکر می‌شود» (ابن الحاجب، د.ت: ۲۳). سپس، جاربردی در بیان علت عمل نکردن شبه فعل در مفعول معه، ابتدا این پرسش را مطرح می‌کند که آیا تعریف مفعول معه با جمله‌ای مانند (زید خارج هو و عمرأ) نقض می‌شود یا نه؟ سپس، پاسخ می‌دهد که قیاس این است که عامل مفعول معه فعل باشد و هیچ موردی در زبان وجود ندارد که شبه فعل در مفعول معه عمل کرده باشد، اما با استناد به این مثال منقول تعریف مفعول معه نقض نمی‌شود (جاربردی، د.ت: ۱۴۲). یعنی جاربردی، برخلاف قیاس نحوی و با استناد و اتکاء به سماع و نقل از کلام عرب، عمل شبه فعل در مفعول معه را جایز می‌شمرد.

در این مورد باید گفت برخی دیگر از نحویان عامل مفعول معه را فعل یا شبه فعل (اسم فاعل، اسم مفعول، مصدر و اسم فعل) دانسته‌اند؛ بنابراین عمل شبه فعل در مفعول معه را درست دانسته‌اند (حسن، ۱۹۷۵، ج ۲: ۳۰۸). یعنی جار بردی برخلاف قیاس نحوی و با استناد و انکاء به سماع و نقل از کلام عرب عمل شبه فعل در مفعول معه را جایز می‌شمرد.

۵. ربط موارد نحوی به مسائل فقهی

جار بردی، در مبحث اعراب اسم مضاف به ضمیر یاء متکلم، علل نحوی را مانند علل فقهی دانسته است و بیان می‌کند که علل نحوی نیز مانند علل فقهی پس از وجود احکام به واسطه مناسبت بین علت‌ها و معلول‌ها استنباط می‌شود. سپس، با این مقدمه چینی به استنباط مبنی بودن اسم مضاف به ضمیر یاء متکلم می‌پردازد: مثلاً در مرفوع بودن فاعل؛ هنگامی که به واسطه استقراء کلام برای ما آشکار شد که فاعل مرفوع است، به استنباط دلیل آن پرداختیم. به این ترتیب که چون اعراب رفع سنگین بوده و فاعل داری خفت و سبکی است، بنابراین، برای برطرف شدن سنگینی اعراب رفع، آن را به فاعل دادیم^۱ (جار بردی، د.ت: ۴۵). در این مورد ابن جنی اعتقاد دارد که علل نحوی به علل کلامی نزدیک‌تر از علل فقهی است؛ زیرا متکلمین بر حس تکیه داشته و با توجه به مقتضای حال نفس و شدت و ضعف آن به تعلیل می‌پردازند. در حالی که در مورد علل فقهی اینگونه نیست؛ زیرا علل فقهی علامت‌ها و نشانه‌هایی برای وقوع احکام فقه هستند و حکمت و علت آنها برای ما آشکار نیست. مانند تعداد نمازهای روزانه و شبانه یا تعداد رکعت‌های نماز که حکمت آنها بر ما پوشیده است، اما مثلاً در مورد علت رفع فاعل و نصب مفعول باید گفت چون هر فعلی دارای یک فاعل و چند مفعول است، پس اعراب رفع را که سنگین بوده به فاعل داده و اعراب نصب را که دارای خفت است به مفعول داده‌اند تا سنگینی کلام کمتر شود (ابن جنی، د.ت، ج ۱: ۴۸).

چنین به نظر می‌رسد که هر دو دانشمند به حق سخن گفته‌اند؛ زیرا دانشمندان نحوی در برخی موارد با توجه به حال نفس و در مواردی دیگر با توجه به علائم و نشانه‌ها به تعلیل پرداخته‌اند. مثلاً در مواردی مانند علت رفع فاعل؛ چون در کلام عرب موردی وجود نداشته که فاعل اعرابی غیر از رفع داشته باشد، فاعل را مرفوع دانسته‌اند و در مواردی مانند (میعاد و میزان) به دلیل سنگینی یاء ساکن بعد از کسره، یاء ساکن شده است.

۶. اجماع

اجماع از دلایل نحوی محسوب می‌شود که مقصود از آن اتفاق نظر میان علمای نحو بصره و کوفه در یک مسئله یا حکم است، مانند اجماع آنان در اینکه جر مختص اسم و جزم مختص فعل بوده و هیچ‌یک از آنان از این حکم خارج نشده‌اند (نحلة، ۱۴۰۷: ۷۵-۹۳).

ابن جنی در مورد این اصل می‌گوید: «بدان که اجماع اهل بصره و کوفه حجت محسوب می‌شود» (ابن جنی، د.ت، ج ۱: ۱۸۹) جار بردی به اجماع پایبند بوده و آنچه را خلاف اجماع دانشمندان نحوی باشد نپذیرفته است و می‌گوید: «هر آنچه برخلاف اجماع باشد، تباهی و بطلان آن آشکار است»^۱ (جار بردی، د.ت: ۱۵۷). مثلاً، در باب اعراب اسم مشغول‌عنه، اعراب جر را با استناد به اجماع نحویان منتفی دانسته است^۲ (جار بردی، د.ت: ۱۳۴). در باب نعت می‌گوید: «کلمة (الرجل) در «هذا الرجل و أیها الرجل» به اجماع محققان نحو صفت است»^۳ (همان: ۱۸۵).

استشهاد

استشهاد عبارت است از اینکه ادیب دلیلی را از شعر یا نثر به‌عنوان گواهی بر صحت ادعایش ذکر کند (المهندس، ۱۹۸۴: ۲۶). شواهد نحوی در شرح جار بردی انواع مختلفی دارد. وی به شواهدی از قرآن کریم، حدیث شریف و شعر و نثر استشهاد کرده است.

۱. استشهاد به قرآن کریم

تعداد شواهد قرآنی، که جاربردی به آنها استشهاد کرده، کم است؛ زیرا خود را ملزم داشته تا به شرح شواهد پدر و ابن حاجب بپردازد. استشهاد اندک جاربردی به قرآن کریم به سبب دانش قرآنی کم او نبوده است؛ زیرا همان طور که ذکر آن گذشت از جوابیه وی به عضد در مورد آیه ﴿فَأَتُوا بسورة من مثله﴾ پیداست که وی از دانشمندان دینی زمان خود و آگاه به معانی قرآن کریم بوده است.

وی در استشهاد به آیات قرآن کریم به یک آیه کامل استشهاد نکرده، بلکه به جهت رعایت اختصار و توجه به مورد شاهد فقط قسمتی از آیه را، که مورد شاهد در آن است، ذکر کرده و در هر مورد فقط یک شاهد قرآنی آورده که پیش از آن از عبارت «قوله تعالی» استفاده کرده است. مثلاً، در مبحث حال می گوید: «...بیان الملازمة بالقیاس علی قوله تعالی ﴿هذا بعلي شیخاً﴾ (هود، ۷۲)» (جاربردی، د.ت: ۱۴۸) و در باب «المثنی»: «...یدل علیه قوله تعالی ﴿ورَفَعَ أبویه علی العرش﴾ (یوسف، ۱۰۰)» (همان، ۲۱۴) و در باب مضاف الیه: «وذلك أن الفعل يقع المضاف إليه كقوله تعالی ﴿يوم ينفع الصادقین﴾ (المائدة، ۱۱۹)» (همان، ۱۷۵).

۲. حدیث شریف

جاربردی در استشهاد به حدیث نیز فقط به ذکر یک حدیث شریف اکتفا کرده است. همان طور که در مبحث منصوب به لای نفی جنس می گوید: «وأيضاً دخول لا علی المعارف من غیر تکریر کثیر وقوعه منه مسئله الأصل قضية ولا أبا حسن لها فیه حدیث "وإذا هَلَلَكَ كسری فلا كسری بعده"» (همان: ۱۷۳).

۳. شعر عربی

استشهاد جاربردی به اشعار عرب بسیار کم است. شیوه او در بیان شاهد شعری مختلف است و گاه یک بیت کامل را آورده و گاهی به ذکر یک مصراع بسنده کرده

است. وی در نسبت دادن اشعار به سرایندگان آن نیز متفاوت عمل کرده؛ به این ترتیب که گاهی شعر را به گوینده آن نسبت داده و گاهی نسبت نداده است. از نمونه‌های ذکر نصف بیت با نسبت دادن به سراینده در بحث فاعل: «فإن قلت لا نسلم أنه لا يسند إلى ما قبله و السند ما وقع في قول الفصحاء مثل قول الزباء "ما للجمال مشيها وئيداً"،^۷ و قول امرئ القيس "فقل في مقبل نحسه متغيب"^۸» (جاربردی، د.ت: ۸۲) و ذکر یک مصراع بدون ذکر نام شاعر در افعال مقاربه: «يدل عليه ما جاء في شعر الحماسة "قأبت إلى فهمٍ و ما كدت أئباً"^۹» (همان: ۲۳۳). از نمونه‌های ذکر بیت کامل در غیر منصرف: «بما فيه علتان من التسع ثم صرف للضرورة مثل قول الشاعر:

أعد ذكر نعمانٍ أعد إن ذكره هو المسك ما كرتته يتضوع^{۱۰}
(همان: ۵۵)

و در مفعول معه می‌گوید: «وبمعنى رب كقول الشاعر:

و بلدة ليس بها أنيس إلا العافير و إلا العيس^{۱۱}
(همان: ۱۴۴)

۴. استشهاد به نثر

مثال‌های نثری، که جاربردی برای شرح و توضیح قاعده نحوی آورده، از ویژگی سهولت و وضوح بهره‌مند است. شواهد نثری در شرح شامل این موارد است: حدیث شریف، مثل وکلام عرب. جاربردی بیش‌تر مثال‌هایی از کلام عرب آورده است.

الف) مثل‌ها: جاربردی فقط به یک ضرب‌المثل استشهاد کرده، آن را شرح داده و موقعیت کاربرد آن را بیان کرده است. هنگامی که در باب افعال مقاربه برای کاربرد «عسی» در معنای «صار» می‌گوید: «وما صار مثلاً في كلامهم من قولهم "عسى الغويير أبوساً"^{۱۲} أنه كان ناس في غار فانهاز عليهم فهلكوا. أبوس جمع بؤس أي عسى

أَنْ يَكُونَ هَذَا الْمَوْضِعَ مَوْضِعَ بؤْسٍ يُضْرَبُ بِهِ لِكُلِّ شَيْءٍ يُخَافُ مِنْهُ لِحَوْقُ شَرِّهِ» (همان: ۲۴۲).

ب) جمله‌های نثری: شیوه جاربردی در استشهاد به نمونه مثال‌های نثر متفاوت است. وی گاهی برای یک مورد فقط به ذکر یک مثال بسنده کرده و گاهی به دو مثال و گاهی دیگر نیز با ذکر بیش‌تر از دو مثال به شرح موضوع پرداخته است:

نمونه استشهاد او به یک مثال در مفعول معه: «فإنه لو كان كذلك لما جاز انتصاب المفعول معه لكنه جائز كقولك «جاءَ البردُ وَ الطَّيَالِسَةُ»»^{۱۹} (جاربردی، د.ت: ۱۴۱). همچنین، در باب عطف می‌گوید: «ویردُ أيضاً عطفُ الجملةِ على الجملةِ كزیدُ قامَ وَ عمروُ جاءَ»^{۲۰} (همان: ۱۹۴) و در باب نعت می‌گوید: «لأنَّه مُستقیمٌ بالنسبةِ إلى الصفاتِ الثانیةِ المُستمرّةِ مثل "زیدٌ طالقٌ إمْرئتهُ حابِضٌ جاریتهُ"»^{۲۱} (همان: ۱۸۴).

نمونه استشهاد به دو مثالی که در افعال مدح و ذم باعث تقویت همدیگر می‌شوند: «وهذا مثل قولهم «الحمدُ لله الحمید» فإن تقدیره (هو الحمید) حذف وجوباً لذلك ومثله «سمعُ و طاعةُ» أي (أمری و فی ذمتی لأفعلن)» (همان: ۲۴۶). همچنین، در باب مفعول معه می‌گوید: «وكذا فی كل ما هو مفعول معه وقع مصاحباً للفاعل كقولك «استوی الماءُ وَ الخشبَةُ» و «جئتُ أنا وَ زیداً»» (همان: ۱۴۱).

نمونه استشهاد به بیش از دو مثال با هدف مستحکم کردن موضوع مورد بحث در توابع: «ما لیس من التوابع من الثوابع الكائنة على إعراب السوابق كجبة في قوله «كسوتُ زیداً جبةً» وفاضلاً في «علمتُ زیداً فاضلاً» ودرهماً في «أعطیتُ زیداً درهماً» وأمثالها» (همان: ۱۷۸). همچنین: «ولا موافقة لفظاً ولا محلاً فلم ینعكس الثانی «جاءَ القومُ ثلاثةً ثلاثةً» و«قرأتُ الكتابَ فصلاً فصلاً» و«تبتتُ الجِسابَ باباً باباً» فإن كل ثانٍ منها بإعراب سابقه سابقة من جهة واحدة ولیس یتابع فلم یطرده»^{۲۲} (همان: ۱۸۲).

اغراض شواهد نحوی

اغراض شواهد نحوی در شرح جاربردی مختلف و متنوع است:

۱. توضیح قاعده نحوی و شرح آن

این بخش بیش‌ترین سهم را در شرح دارد. جاربردی از شاهد استفاده می‌کند تا توضیح دهد که پدیده نحوی مورد بحث کاربرد زیادی دارد. همچنین، شاهد در آن برای شرح و بسط مسائل نحوی و پیروی از قواعد آن استفاده می‌شود تا بیان کند که به‌کارگیری قاعده مورد بحث جایز است. از نمونه‌های آن در مفعول‌معه: «اگر گفته شود همراهی و مشارکت اسم با فاعل مانع از این می‌شود که اسم به‌عنوان مفعول‌معه منصوب شود، می‌گوییم این جایز نیست؛ زیرا در مواردی مانند «جَاءَ التَّبَرُّدُ وَالطَّيَالِسَةُ»، «استوی الماء و الخشبة» و «جِئْتُ أَنَا وَ زَيْدًا» با وجود همراهی اسم با فاعل، مفعول‌معه نصب داده شده است» (همان: ۱۴۱).

۲. شرح اعتراض بر تعریف و جواب آن

هنگامی است که به شاهد استناد می‌کند تا اعتراض را توضیح دهد و در ذهن مخاطب تثبیت کند تا راه هر گونه ایراد بر اعتراض بسته شود. جاربردی با استفاده از آن به پاسخ اعتراض پرداخته و آن را به‌طور کامل تقویت می‌کند. مثلاً، در باب مفعول مطلق با ذکر این سه مثال «مَرَضَ مَرَضًا» و «صَحَّ صِحَّةً» و «مَاتَ مَوْتًا» بیان می‌کند که (مرضاً، صحهً، موتاً) مفعول مطلق هستند، در حالی که تعریف ذکر شده بر آنها صدق نمی‌کند (جاربردی، د.ت: ۱۱۶). همچنین، در باب مفعول‌معه می‌گوید تعریف ذکر شده برای مفعول‌معه در جمله‌ای مانند (ضربتُ زَيْدًا و عمرًا) بر (عمرًا) صدق می‌کند در حالی که (عمرًا) مفعول‌معه نیست (همان: ۱۳۸). در باب تمییز برای اینکه نشان دهد در موردی مانند (خواتمُ فِضَةٌ) در (خواتم) که غیرمنصرف است، تنوین در تقدیر بوده است، با استناد به این مثال «هُؤُلَاءِ حَوَاجُّ بَيْتِ اللَّهِ» بیان می‌کند تنوین در

(حواج)، که عامل نصب (بیت) بوده، در تقدیر است (همان: ۱۵۲). در مبحث عدد بیان می‌کند که تعریف ذکر شده تعریفی کلی و عام نیست؛ زیرا در مواردی مانند (ذراع و ذراعان و باع و باعان و قفیز و قفیزان) و امثال آنها با اینکه تعریف عدد بر آنها صدق می‌کند؛ اما عدد نیستند (همان: ۲۱۲).

لازم به ذکر است که اعداد در زبان عربی دو نوع است: اعداد صریح که بر کمیت و تعداد معین و مشخص دلالت می‌کند. مانند: واحد، اثنان، ثلاث و... و اعداد غیر صریح (مبهم) که بر کمیت نامعلوم و نامشخص دلالت می‌کند و دارای نماد ریاضی نیست، مانند: کم خبریه، کم استفهامیه، کأین، مدّ، کیل، ذراع، باع، قفیز و... احکام و قواعد اعداد غیر صریح در بحث کنایات علم نحو بحث و بررسی می‌شود (کریمی فرد، ۱۳۷۹: ۵؛ غلابینی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۱۴۸).

۳. ابطال نظر مخالفان

جاربردی گاه با استناد به شاهد به مخالفت با آراء مقابل پرداخته است. مثلاً، در باب افعال مقاربه نظر گروهی را بیان می‌کند که معتقدند افعال مقاربه از این تعریف خارج است؛ زیرا در تعریف افعال مقاربه گفته شده که فعل مقاربه برای بیان نزدیکی وقوع خبر وضع شده است، اما در مثال‌هایی مانند «کادَ زیدٌ یخرُجُ» و «عسی زیدٌ أن یخرُجُ»، خبر معنای قرب است و اگر لفظ (یخرج) و (أن یخرج) خبر باشد، افعال مقاربه از تعریف خارج می‌شود. سپس، جاربردی با استناد به این بیت:

فَأَبَتْ إِلَيَّ فَهَمٌّ وَمَا كَدْتُ أَبَا
وَكَمْ مِثْلَهَا فَارَقْتُهَا وَهِيَ تَصْفَرُّ

پاسخ می‌دهد که تعاریف بر حسب اصل ارائه می‌شوند و اصل در خبر افعال مقاربه اسم منصوب است (کدتُ آیباً) که فعل مضارع عوض از آن قرار گرفته است (همان: ۲۴۱).

۴. بیان شکل‌ها و معانی مختلف یک موضوع

گاه غرض جاربردی از کاربرد شاهد این است که نشان دهد موضوع مورد بحث دارای حالت‌های مختلف و معانی متنوع است. مثلاً، در باب مفعول معه می‌گوید: «كَمَا جَاءَتْ الْوَاوُ فِي الْكَلَامِ بِمَعْنَى الْجَمْعِيَّةِ الْمَطْلُوقَةِ «كِرَائِيْتُ زَيْدًا وَ عَمْرًا بَعْدَهُ أَوْ قَبْلَهُ» جَاءَتْ بِمَعْنَى مَعَ كَقَوْلِهِمْ «اسْتَوَى الْمَاءُ وَ الْخَشْبَةُ» وبمعنی (رب) كَقَوْلِ الشَّاعِرِ: وَبَلَدَةٌ لَيْسَ بِهَا أَنْيْسٌ إِلَّا الْيَعْسَافِيْرُ وَإِلَّا الْعَيْسُ

وبمعنی القسم كما في قوله تعالى ﴿وَ النّجْمِ﴾ (النجم، ۱) «(جاربردی، د.ت: ۱۴۴). همچنین، در باب تنازع می‌گوید: «وهو ما إذا كان الأول طالباً للفاعل فقط والثاني للمفعول فقط أو بالعكس مثل «ضَرَبْتُ وَ ضَرَبَنِي» أو «ضَرَبَنِي وَ ضَرَبْتُ زَيْدًا أَوْ زَيْدًا» (همان: ۹۳) و در مضاف‌الیه می‌گوید: «والجملة أيضاً يَقَعُ مُضَافًا إِلَيْهَا بَعْضُ الظُّرُوفِ كِذَا وَ إِذَا وَ حَيْثُ مِثْلُ ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ﴾ (بقره، ۳۴) و ﴿إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا﴾ (یونس، ۱۵) و ﴿أَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ﴾ (بقره، ۱۹۱)» (همان: ۱۷۵).

مکتب نحوی جاربردی

جاربردی عالمی آگاه به آراء مکاتب مختلف نحوی بوده و در پیروی از آنها مستقل عمل کرده است. وی در انتخاب یا رد نظریات یکی از مکاتب نحوی بصره یا کوفه، بر پایه دلیل و برهان علمی، عمل کرده و دلایل مخالفان را به چالش کشیده و به آنها پاسخ می‌دهد. گاه ایراداتی از جانب خود وارد می‌کند، سپس نظری برمی‌گزیند که از دیدگاه او برتر بوده و دارای دلایل واضح‌تر و محکم‌تری است، آنگاه با ذکر دلایل بیش‌تر آن را تقویت می‌کند. جاربردی در بیش‌تر موارد، بدون تأیید یا رد مستقیم، فقط به بیان آراء و نظرات و شرح آنها پرداخته است، اما از خلال بحث‌هایی که مطرح کرده است، می‌توان به نظریات وی پی برد. مثلاً، در باب عامل رفع فعل مضارع، آراء مختلف را به این ترتیب شرح داده است: کوفیان بر این باورند که عامل رفع فعل

مضارع خالی بودن از عوامل نصب و جزم بوده و کسائی عقیده دارد که عامل آن حروف مضارعه است. بصریان علت آن را جانشین اسم بودن ذکر کرده‌اند و ابن حاجب نیز نظر کوفیان را برگزیده است^{۲۳} (همان: ۲۳۱-۲۳۲).

پس از آن، به نقل از ابن حاجب در شرح کافیه اعتراضاتی در مورد نظر بصریان بیان کرده و در تکمیل آنها ایراداتی نیز از جانب خود مطرح کرده است: جاربردی در شرح خود ایراداتی بر نظر بصریان وارد کرده است. مثلاً در جمله «كَادَ زَيْدٌ يَقُومُ» اگر نظر بصریان را درست بدانیم، نباید «يقوم» را مرفوع کنیم؛ زیرا جایز نیست اسم جانشین فعل مضارع شده و گفته شود «كَادَ زَيْدٌ قَائِمًا». در حالی که «يقوم» به اتفاق دانشمندان نحوی مرفوع است. ایرادی که ابن حاجب در شرح ذکر نکرده این است که در مثال‌هایی مانند «يَضْرِبُ الزَّيْدَانِ يَأْيُضْرَبُ زَيْدٌ» نیز اسم نمی‌تواند جانشین فعل مضارع شود، اما با این حال فعل مضارع مرفوع است. ایراد دیگر اینکه همان‌طور که اسم می‌تواند جانشین فعل مضارع شود، جانشین فعل ماضی هم می‌شود و اگر این علت رفع بود باید فعل ماضی هم مرفوع می‌شد. همچنین اگر نظر بصریان درست بود، باید اسم جانشین فعل مضارع نیز همواره مرفوع می‌شد؛ زیرا جانشین و فرع آن است. در حالی که اسم اعراب نصب و جر را نیز می‌پذیرد^{۲۴} (جاربردی، د.ت: ۲۳۲). سپس، به این اعتراضات پاسخ داده و با ذکر دو استدلال به رد نظر کسائی پرداخته و بیان کرده است؛ اگر حرف مضارعه عامل رفع فعل مضارع بود، حروف جر و نصب بر آن وارد نمی‌شد. همچنین، اگر حرف مضارعه عامل بود، به مثابه عامل بودن جزئی از کلمه در خود کلمه بود^{۲۵} (همان: ۲۳۴).

جاربردی در پایان بحث نشان داده که خود نیز مانند پدر و ابن حاجب نظر کوفیان را برگزیده است. همچنین ایرادی نیز بر ترتیب بیان اعراب فعل مضارع در کافیه وارد کرده است^{۲۶} (همان: ۲۳۵) نشان داده که خود نیز مانند پدر و ابن حاجب نظر کوفیان را برگزیده است. همچنین، در این عبارت ایرادی بر ترتیب بیان اعراب فعل مضارع در کافیه وارد کرده است.

جاربردی در باب تنازع آراء بصریان و کوفیان را بیان کرده و به شرح دیدگاه ابن حاجب در مورد استشهاد کوفیان به بیت امرؤالقیس پرداخته، سپس نظر خود را بیان کرده است: «در باب تنازع بصریان اعمال فعل دوم را جایز دانسته‌اند و کوفیان قائل به عمل فعل اول شده‌اند و به این بیت امرؤالقیس استشهاد کرده‌اند:

«فلو أن ما أسعی لأدنی معیسة کفانی و لم أطلب قلیل من المال»

و گفته‌اند اگر فعل دوم عمل کرده بود «قلیلاً» نصب داده می‌شد (الانباری،

۱۹۷۵: ۷۹).

ابن حاجب در کافیه، بدون ترجیح نظری بر دیگری، آراء هر دو مکتب را ذکر کرده و شرایط اعمال هر کدام را بیان داشته است، اما شعر امرؤالقیس (کفانی ولم أطلب قلیل من المال) را، که کوفیان به آن استناد کرده‌اند، از باب تنازع ندانسته است (ابن‌الحاجب، د.ت: ۱۵). در شرح کافیه نیز استدلال خود را این‌گونه بیان داشته است: پاسخ این است که این بیت از باب تنازع نیست؛ زیرا شرط باب تنازع این است که دو فعل متوجه یک چیز باشد و در این مورد اگر دو فعل متوجه یک چیز باشد معنی تباه می‌شود^{۳۷} (ابن‌الحاجب، ۱۴۱۸، ج ۳: ۳۴۷). در توضیح فساد معنی و دلیل آن باید گفت اگر این شعر از باب تنازع باشد، معنی دچار تناقض می‌شود؛ زیرا اگر دو فعل (کفانی و لم أطلب) از نظر معنی متوجه (قلیل) باشند، لازم می‌آید مقصود شاعر این باشد: کفانی قلیل من المال و لم أطلب قلیل من المال.

جاربردی بیان کرده که ابوعلی فارسی در مقابله با این نظر ابن حاجب اعتراض کرده و او را در این شعر واو حالیه دانسته است (جاربردی، د.ت: ۹۵).

پدر در مورد این بیت با نظر ابن حاجب موافقت کرده و احتمال عطف را ترجیح داده است. شارح با دو استدلال احتمال عطف را تقویت کرده، اما احتمال حال را نیز به‌طور کامل نقض نکرده است: همان‌طور که احتمال دارد که واو حالیه باشد، این احتمال نیز وجود دارد که واو عاطفه باشد و چیزی که احتمالی است نمی‌تواند دلیل

باشد. می‌توان گفت احتمال عطف به خاطر شیوع بیش‌تر در کلام قوی‌تر از حال است. همچنین گوینده‌ای می‌تواند بگوید که چون در عطف فساد معنی وجود دارد پس واو حالیه است^{۲۸} (همان).

از جمله نمونه‌هایی که در آن به مخالفت با نظر ابن‌حاجب پرداخته، باب اختلاف نظر بصریان و کوفیان در معرفه‌ترین معارف (أعرف المعارف) است. به این ترتیب که از نظر کوفیان اسم مبهم أعراف از اسم علم است و از نظر بصریان اسم علم معرفه‌تر از اسم مبهم است. از نظر سیبویه نیز اعراف معارف اسم مضمیر (ضمیر) است (ابن‌الأنباری، ۲۰۰۲: ۵۶۹). از نظر ابن‌مالک اعراف معارف به این ترتیب است: ضمیر متکلم، ضمیر مخاطب، علم، ضمیر غائب، اسم اشاره، موصول، معرفه به الف و لام، معرفه به اضافه (ابن‌مالک، د.ت، ج: ۱: ۱۱۵). ابوسعید سیرافی نیز اعراف معارف را به این ترتیب می‌داند: اسم علم، ضمیر، اسم اشاره، معرفه به الف و لام، معرفه به اضافه را اعراف معارف دانسته است (ابن‌الأنباری، ۲۰۰۲: ۵۶۹). ابن‌حاجب، ضمن قائل بودن به اعرافیت ضمیر، مرتبه ضمیر متکلم را در معرفه بودن بالاتر از ضمیر مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید: «أعرف المعارف المضمرة المتكلم ثم المخاطب» (ابن‌الحاجب، د.ت: ۳۷).

جاربردی در این باب اعتراض پدر را وارد دانسته و هم‌سو با نظر بصریان از وی تبعیت کرده است و با استدلال اعراف بودن اسم علم را اثبات می‌کند: ادعای اعراف بودن ضمیر متکلم سپس مخاطب سپس غایب، ادعایی بی‌اساس بوده و باید دلیلی داشته باشد. درحالی‌که اسم علم باید لاجرم اعراف معارف باشد؛ زیرا برخلاف معارف دیگر فقط به یک شخص پرداخته، پس محدودتر و مخصوص‌تر است و هر چه که محدودتر باشد معرفه‌تر است. پس این اعتراض وارد است^{۲۹} (همان: ۲۰۸).

جاربردی گاه برای بیان اعتراض، به نظر بصریان استناد کرده است، مثلاً در باب تعریف مضمیر می‌گوید: چه بسا گوینده‌ای بگوید که تعریف با (یاء و کاف) در (ایای و

ایاک) نقض می‌شود؛ زیرا این دو ضمیر نبوده و به اتفاق علمای بصره حرف محسوب می‌شوند^{۳۰} (همان: ۲۰۶). توضیح اینکه ابن حاجب در تعریف ضمیر گفته است: «المُضَمَّر ما وُضِعَ لِمَتَكَلِّمٍ، أَوْ مَخَاطَبٍ، أَوْ غَائِبٍ تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ لَفْظاً أَوْ مَعْنَى أَوْ حُكْمًا» (ابن الحاجب، د.ت: ۳۲). جاربردی به بیان اعتراضی بر این تعریف پرداخته و گفته است که تعریف ابن حاجب با «یاء و کاف» در «ایای و ایاک» نقض می‌شود؛ زیرا «یاء و کاف» برای متکلم و مخاطب وضع شده و از این نظر منطبق بر تعریف ابن حاجب است، اما طبق نظر بصریان ضمیر نیستند، بلکه حرف محسوب می‌شود. در واقع، بصریان بر این عقیده‌اند که در «ایاک، ایاه، ایای»؛ «ایا» ضمیر بوده و «کاف، هاء، یاء» حرف هستند و محلی از اعراب ندارند (الأنباری، ۲۰۰۲: ۵۵۵). سپس، جاربردی بیان کرده که مقصود ابن حاجب از «ما» در این تعریف «إِسْم» بوده؛ بنابراین، از یک سو با نظر بصریان موافقت کرده و «یاء و کاف» را ضمیر ندانسته و از سوی دیگر تعریف ابن حاجب را از ورود ایراد حفظ کرده است. هرچند به نظر می‌رسد جاربردی با بیان عبارت «یَمکن أن یجاب» نشان داده که خود نیز در مترادف بودن «ما» با «إِسْم» مطمئن نبوده است.

نتیجه‌گیری

نتایجی که از پژوهش حاضر در باب شیوه کتاب الفکوک فی شرح الشکوک از ابراهیم بن أحمد جاربردی حاصل شده، عبارت است از:

۱. جاربردی در کتاب الفکوک فی شرح الشکوک به شرح کامل کتاب پدر پرداخته و به گونه‌ای عمل کرده که گویی خود شارح کتاب کافیه است.
۲. آنگاه که در استفاده از تعلیلات منطقی و عقلی اغراق می‌کند، دچار تطویل و پیچیدگی در کلام می‌شود.
۳. از تکرار و حشو زائد در کلام دوری می‌کند.

۴. از تعلیلات نحوی نظیر قیاس، سماع، اجماع و تمثیل استفاده کرده و آن را برای اغراضی مانند تثبیت قاعداً نحوی در ذهن مخاطب، ابطال نظر مخالفان، شرح اعتراضات و بیان اشکال مختلف یک موضوع آورده است.
۵. به مسائل اختلافی در نحو توجه داشته و برخی از آنها را مختصراً آورده است. به این ترتیب که دلایل دو گروه را بیان نکرده و با استفاده از قیاس و سماع گاه نظر یک گروه و گاه نظر گروه دیگر را برمی‌گزیند.
۶. شخصیت علمی جاربردی در عرضه مطالب علمی کتاب و چگونگی پرداختن به آراء ابن حاجب و پدر و اختلافات نحوی آشکار است.

پی‌نوشت

۱. جاربردی اسم منسوب جاربرد است و آن معرب جاربرد است که روستا یا شهری در منطقه اران، متعلق به ایران قدیم و ارمنستان کنونی، بوده است (برگرفته از غیث اللغات، جلال‌الدین رامپوری).
۲. رجوع شود به: البدر الطالع، ج ۱: ۴۷؛ بغیة الوعاة، ج ۱: ۳۰۳؛ الدرر الكامنة، ج ۱: ۱۲۴-۱۲۳؛ طبقات الإسنوی، ج ۱: ۳۹۴؛ مرآة الجنان، ج ۴: ۲۳۱؛ النجوم الزاهرة، ج ۱۰: ۱۴۵؛ الطبقات الشافعية لشبهة، الاعلام، ج ۱: ۱۱۱.
۳. در معجم المصنفین «حسین» ذکر شده است (تونکی، ج ۳: ۴۲).
۴. (سبکی، ج ۱۰: ۴۷-۷۸).
۵. «وعليه لوالدي السعيد ومولاي الشهيد رُوح الله روحه ونور ضريحه، ابراداتُ اشتملَ عليها كتابُ سماء بالشكوك، هي دُرر من فكره وغرر من نقده، لم ينقِها إلا ذهنُه الناقبُ وحدثه الصائبُ، سَلَكَ فيها مَسَلَكَ الاختصارِ واختارَ طريقَ الإيجازِ والاختصارِ، ولو جازةً لفظه ودقَّةً معانيه افتقرَ إلى شرحِ كلِّ الافتقارِ».
۶. (علم من استقراء كلام العرب أن المفعول لا بد وأن يكون منصوباً وإذ ليس هو (عمرو) بمنصوب فلا يكون مفعولاً وإلا لزم خلاف المعلوم ومن الإستقراء الذي هو أقوى دلائل هذا الفن وذلك مثل الفاعل فإنه لما علم وجوب رفعه بالإستقراء امتنع كون ما ليس مرفوعاً فاعلاً) (جاربردی، د.ت: ۱۳۹).

۷. الإلتقاض وعدمه مبني على جواز القياس في اللغة وعدمه، إذ لم يوجد في الكلام شبه فعل عمل في مفعول معه وحينئذ صحة ورود المثال نقضاً، مبني على صحة تركيبه. وهو إن صح لصح بالقياس على الفعل بناءً على جوازه فإن قلنا بعدم الجواز لم ينتقض لعدم صحة التركيب حينئذ إذ لم يساعده نقل ولا قياس وإن قلنا بجوازه فينتقض، إلا أن يريد بالفعل المذكور في التعريف، الفعل وما أشبهه (جاربردي، د.ت: ۱۴۲).
۸. (إن العلل النحوية كالفقهية إنما تستنبط بعد وجود الأحكام بواسطة المناسبات بين العلل والمعلولات مثل كون الفاعل مرفوعاً بعد أن يحقّق لنا بالإستقراء كونه كذلك إستنبطنا العلة وهي كونه أقلّ وكون الرفع أثقل فأعطى الرفع الفاعل دفعاً للثقل وهذه العلة تعلق بالمعلول المذكور بعد أن ناسب أقليته وثقل الرفع لكونه مرفوعاً) (همان: ۴۵).
۹. (وكل ما هو على خلاف الإجماع فيبين فساده) (جاربردي، د.ت: ۱۵۷).
۱۰. (إنّ غير النصب والرفع أعني الجر منتف بالإجماع فيما نحن فيه) (جاربردي، د.ت: ۱۳۴).
۱۱. (قولنا الرجل في هذا الرجل وأنها الرجل وأمثاله صفة بإجماع المحققين من النحاة) (همان: ۱۸۵).
۱۲. محمود فجال، الحديث النبوي في النحو العربي، ص ۲۰۲.
۱۳. مصرع دوم: «أجندياً يحملن أم حديدا»، ابن بيت سرودة زبء در بحر رجز است. وی هنگامی که شترانی را که قصیر بن سعد با آنها آمد، دید، ابن بیت را سرود. معنی: شتران را چه شده که آهسته راه می‌روند؟ آیا صخره و سنگ سوار کرده‌اند یا آهن؟ شاهد مثال در «مشیها وئیداً» است. کوفیان معتقدند که «مشیها» فاعل «وئیداً» و مقدم بر آن است، اما بصریان بر این عقیده‌اند که «مشیها» مبتدا و خبر آن محذوف و «وئیداً» معمول خبر محذوف است (شرح الشواهد الشعرية في أمّات الكتب النحوية، محمد محمد حسن شرّاب، ج ۱: ۳۱۷).
۱۴. ابن بیت سرودة امرؤ القیس و مصراع اول آن «فطلّ لنا يومٌ لذيذٌ بنعمة» است. معنی: در روزی که سراسر شادی و لذت بود و شرّ و بدی از آن فاصله گرفته بود. شاهد مثال در «نحسه متغیب» است که «نحسه» به عنوان فاعل مرفوع «متغیب» بر آن مقدم شده است (امرؤ القیس، دیوان، ۲۰۰۴: ۳۷).
۱۵. ابن بیت در بحر طویل و سروده تأبط شرّاً است. معنی: به سوی قبیله فهم بازگشتم، در حالی که نزدیک بود برنگردم، چه بسیار مشکلاتی مانند اینکه از آنها رهایی یافتم و آنها دست خالی ماندند. شاهد مثال در «ما کدتُ آیباً» است؛ زیرا در این مورد خبر فعل مقاربه کاد به صورت

- مفرد آمده است (تخلیص الشواهد وتلخیص الفوائد، ابن هشام الأنصاری: ۳۰۹؛ تأبط شراً، دیوان تأبط شراً و اخباره: ۹۱).
۱۶. این بیت سروده مهیار دیلمی است. معنی: به طور متوالی یاد و نام نعمان را تکرار می‌کنم. به راستی که نام او بوی خوشی است که با تکرار آن پراکنده می‌شود. شاهد مثال در «نعمان» است که با وجود غیرمنصرف بودن به دلیل ضرورت شعری منصرف شده است (مهیار دیلمی، دیوان، در دیوان آمده: «من الطیب ما کررته یتضوع»، ج ۲: ۱۸۴).
۱۷. این بیت سروده جرّان العود در بحر رجز است. معنی: چه بسا سرزمینی که هیچ مونس جز آهوی تیره‌رنگ و شتر ندارد. شاهد مثال در «إلا الیعافیُّ و إلا العیسُ» است. «الیعافیُّ» و «العیسُ» به عنوان بدل برای «أنیس» مرفوع شده‌اند. در صورتی که از جنس آن نیستند و این جایز است؛ زیرا معنای «أنیس» گسترش یافته و به معنای «شیء» شده است (شرح الشواهد الشعرية في أمّات الكتب النحوية، محمد محمد حسن شرّاب، ج ۲: ۱۸؛ جرّان العود النمیری، دیوان: ۹).
۱۸. غَویر بالاها گردید. اصل مثل این است که مردمی در غاری به سر می‌بردند. غار بر سر آنان ویران شد و همگی نابود شدند. أبوس جمع بُوس: سختی و بلا. این مثل در مورد شخصی به کار می‌رود که از بدی و گزندش در امان نباشند (ابوالفضل احمد بن محمد بن ابراهیم الميدانی، مجمع الامثال، ج ۲: ۱۷).
۱۹. (اگر اینگونه بود، نصب مفعول معه جایز نمی‌شد در حالی که جایز است. مانند: سرما همراه با جامه درویشان آمد).
۲۰. (همچنین عطف جمله به جمله مانند: زید برخواست و عمرو آمد).
۲۱. (زیرا نعت سببی همچنین در مواردی واقع می‌شود که صفت دوم مستمر باشد. مانند: زید همسرش را طلاق می‌دهد و کنیزش را از حقی محروم می‌کند).
۲۲. (در مواردی مانند «جاء القوم ثلاثة ثلاثة» و «قرأت الكتاب فصلاً فصلاً» و «ثبت الحساب باباً باباً» با وجودی که دو اسم از هم تبعیت نمی‌کنند، اما اعراب اسم دوم همان اعراب اسم اول است).
۲۳. «اختلف في أن العامل في الفعل المضارع حالة الرفع ماذا فالكوفيون أكثرهم على أنه التجرد عن النواصب و الجوازم و الكسائي على أنه حروف المضارعة و البصريون على أنه كونه قائماً مقام الإسم. والمصنف (ابن الحاجب) اختار الأول (رأي الكوفيين)» (جاربردی، د.ت: ۲۳۱-۲۳۲).

٢٤. «أشار في الشرح إلى أن الأخير عليه اعتراضات مشكلة وذكر منها قوله كاد زيد يقوم و تقريره أنه لو كان هو العامل لم يرتفع يقوم في المثال المذكور لعدم جواز كاد زيد قائماً فلم يقيم يقوم موقع قائماً فيجب أن لا يرتفع لأنتفاء مقتضيه لكن وجب رفعه إنفاقاً ومما لم يذكره في الشرح الإعتراض عليه بقولهم يضرب الزيدان أو يضرب زيد حيث لم يقع موقع الاسم ومنه ما قيل لو كان هو المقتضي وهو في الماضي كما هو في المضارع قائم فوجب ارتفاعه أيضاً لكنه ليس كذلك ومنه ولو كان مثل ما وقع هو موقعه في الإعراب لأنه فرعه حينئذ وليس كذلك فإن الاسم يخفض دون الفعل الواقع موقعه وينصب وما وقع موقعه من الفعل مرفوع ومنه ولو كان رفعه بما لم يعهد في الاسم كنصبه وجزمه موافقاً بين الأخوات» (جاربردى، د.ت: ٢٣٢).
٢٥. «ومذهب الكسائي قيل في تزييفه لو صح لما دخلت عليه النواصب والجوازم فإنها لا تدخل على العوامل وأنه لو دخلت لما نصبت أو جزمت لملازمة الواقع أى حرف المضارعة لكنها ينتصب ويتجزم بها وأنه لو كان كذلك لكان جزء الشيء عاملاً فيه» (جاربردى، د.ت: ٢٣٤).
٢٦. «روح الله روحه قال الصواب أن يقدم ذكر النواصب والجوازم ثم يذكر ما يقتضي الرفع فإن معرفة التجرد عن الشيء فرع معرفة ذلك الشيء» (جاربردى، د.ت: ٢٣٥).
٢٧. «الجواب منع أن يكون هذا البيت من هذا الباب وبيانه أن شرط هذا الباب أن يكون الفعلان موجبهين إلى شيء واحد من حيث المعنى ولو وجه الفعلان ههنا إلى شيء واحد لفسد المعنى» (ابن الحاجب، ١٤١٨، ج ٣: ٣٤٧).
٢٨. «والجواب عنه أن في جواز دخول الواو على مضارع وقع حالاً وهو منفي خلافاً منهم من لم يجوز وعلى هذا لا يتم كلامهم ومنهم من جوز ومع ذلك لا ينتهض متمسكهم دليلاً منتجاً لمطلوبهم فإن الواو كما احتملت أن يكون للحال احتملت أن يكون للعطف والمحمول لا يصلح لكونه دليلاً كيف والترجيح معناً فإن احتمال الحال مغلوب باحتمال العطف لكونه أكثر وقوعاً ولقائل أن يقول لا نسلم الإحتمال لما في العطف من فساد المعنى فيتعين بأنه للحال ويتم الاستدلال» (جاربردى، د.ت: ٩٥).
٢٩. «دعوى أعرفية المضمّر المتكلم ثم المخاطب ثم الغائب دعوى بلائب لا بد له من دليل مع أن العلم لا بد وأن يكون أعرف المعارف فإنه لم يتناول غير الواحد بالشخص بخلاف غيره من المعارف على ما سبق بيانه فيكون أخص والأخص أعرف وهذا الإعتراض وارد وما ذكره المصنف منقول عن سيبويه» (جاربردى، د.ت: ٢٠٧-٢٠٨). وى تنها به بيان أعرف معارف بسنده کرده است و در مورد مراتب اعرفيت انواع ضمير و ديگر معارف به ابراز نظر نمى پردازد:

«وَيَبِيَانُ أَعْرَفِيَّةٍ بَعْضِ أَفْرَادِ الْمُضَمَّرِ مِنَ الْمُبْهَمِ وَذِي اللَّامِ مِنَ الْمُضَافِ وَبِالْعَكْسِ مُشْكَلٌ أَيْضاً
وما اهْتَدَيْتُ إِلَى مَعْنَى يُقْنَعُ فِيهَا وَاللَّهُ أَعْلَمُ» (جابردي، د.ت: ۲۰۸).
۳۰. «لِقَائِلِ أَنْ يَقُولَ الْحَدَّ مَنْتَقِضَ بِالْيَاءِ وَالْكَافِ فِي إِيَايِ وَإِيَاكَ لِلْوَضْعِ لِمَتَكَلَّمِ أَوْ مَخَاطَبِ وَلَيْسَ
بِمُضْمَرٍ لِأَنَّهُمَا حَرْفَانِ بِاتِّفَاقِ الْبَصْرِيِّينَ وَبِمَكْنِ أَنْ يَجَابَ بِالْمُبْهَمِ الْأَسْمُ أَيَّ اسْمٍ وَضَعُ فَخَرَجَا
وسلم» (جابردي، د.ت: ۲۰۶).

منابع

- قرآن كريم
- الأنباري، ابوالبركات، (۲۰۰۲)، الإنصاف في مسائل الخلاف بين البصريين والكوفيين، ط ۱، القاهرة: مكتبة الخانجي.
- الأنصاري، ابن هشام، (۱۹۸۶)، تخلص الشواهد و تليخيص الفوائد، المحقق: عباس مصطفى الصالحي، ط ۱، بيروت: دار الكتاب العربي.
- ابن جنى، ابوالفتح عثمان، (د.ت)، الخصائص، المحقق: محمد على النجار، المكتبة العلمية.
- ابن الحاجب، (۱۴۱۸)، شرح المقدمة الكافية في علم الإعراب، المحقق: جمال عبدالعاطي مخيمر أحمد، ط ۱، الرياض: مكتبة نزار مصطفى الباز.
- ابن الحاجب، (د.ت)، الكافية في علم النحو والشافية في علمي التصريف والخط، المحقق: صالح عبدالعظيم الشاعر، القاهرة: مكتبة الآداب.
- ابن العماد الحنبلي، عبدالحى، (۱۹۹۴)، شذرات الذهب في أخبار من ذهب، بيروت: دارالفكر.
- ابن المالک، (د.ت)، شرح التسهيل، المحقق: عبدالرحمن سيد و محمد المختون، بی جا.
- امرؤ القيس، (۲۰۰۴)، الديوان، الشارح: عبدالرحمن المصطاوي، ط ۲، بيروت: دارالمعرفة.
- بروكلمان، كارل، (۱۹۶۵)، تاريخ الأدب العربي، المترجم: محمود فهمي حجازي، القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- تابط شراً، (۱۴۰۴)، ديوان تابط شراً وأخباره، المحقق: علي ذوالفقار شاكر، ط ۱، بی جا: دارالغرب الاسلامي.
- التونكي، محمود حسن، (۱۳۴۴)، معجم المصنفين، بيروت: وزنكوغراف طباره.
- التهانوي، محمد على، (۱۹۹۶)، كشاف اصطلاحات الفنون والعلوم، المحقق: رفيق العجم و على دحروج، ط ۱، بيروت: مكتبة لبنان.

- الجاربردي، ابراهيم بن احمد، (د.ت)، الفكوك في شرح الشكوك.
- حاجي خليفه، (د.ت)، كشف الظنون عن اسامي الكتب والفنون، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
- حسان، تمام، (١٤٢٠)، الأصول، بی جا: عالم الكتب.
- حسن، عباس، (١٩٧٥)، النحو الوافي، ط٣، مصر: دارالمعارف.
- خان، محمد، (٢٠١٢)، أصول النحو العربي، بی جا: مطبعة جامعة محمد خيضر.
- الديلمي، مهيار، (١٣٤٤)، الديوان، القاهرة: دارالكتب المصرية.
- الرضي، (١٤١٤)، شرح كافية ابن الحاجب، المحقق: حسن بن محمد بن ابراهيم الحفطی، ط١، المملكة العربية السعودية: إدارة الثقافة والنشر بالجامعة.
- الزركلي، خيرالدين، (٢٠٠٥)، الأعلام، ط٦، بيروت: دارالعلم للملایین.
- السبكي، تاج الدين أبي نصر عبدالوهاب بن علي بن عبدالكافي، (د.ت)، طبقات الشافعية الكبرى، المحقق: محمود محمد الطناحي و عبدالفتاح الحلو، بی جا: دار إحياء الكتب العربية.
- السيوطي، جلال الدين عبدالرحمن، (١٩٦٥)، بغية الوعاة في طبقات اللغويين والنحاة، ط١، بی جا: عيسى البابي الحلبي و شركاه.
- شَرَاب، محمد محمد حسن، (٢٠٠٧)، شرح الشواهد الشعرية في أمات الكتب النحوية، ط١، بيروت: مؤسسة الرسالة.
- شهبة، ابن قاضي، (١٩٧٩)، الطبقات الشافعية، المحقق: حافظ عبدالعليم خان، ط١، حيدرآباد: دائرة المعارف العثمانية.
- الشوكاني، محمد بن علي، (د.ت)، البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع، القاهرة: دارالكتب الاسلامي.
- العسقلاني، ابن حجر، (١٩٩٣)، الدرر الكامنة في اعيان المائة الثامنة، بيروت: دارالجيل.
- العودي النميري، جبران، (١٩٨٢)، الديوان، المحقق: نوري حمودي القيسي، الجمهورية العراقية: دار الرشيد للنشر.
- الغلاييني، مصطفى، (١٣٦٢ق)، جامع الدروس العربية، ط١، طهران: ناصر خسرو.
- فجال، محمود، (١٤١٧)، الحديث النبوي في النحو العربي، ط٢، الرياض: أضواء السلف.
- كحالة، عمر رضا، (١٩٩٣)، معجم المؤلفين، ط١، بيروت: مؤسسة الرسالة.
- كريمي فرد، غلامرضا، (١٣٧٩ق)، عدد در زبان عربي، ط١، اهواز: دانشگاه شهيد چمران.

- المهندس، كامل، (۱۹۸۴)، معجم المصطلحات العربية في اللغة والأدب، ط ۲، بيروت: مكتبة لبنان.
- الميداني النيسابوري، ابو الفضل احمد بن محمد بن ابراهيم، (د.ت)، مجمع الامثال، المحقق: محمد محيي الدين عبدالحميد، بيروت: دار المعرفة.
- نحلة، محمد احمد، (۱۴۰۷)، أصول النحو العربي، ط ۱، بيروت: دارالعلوم العربية.
- اليافعي، عبدالله بن أسعد، (۱۹۹۷)، مرآة الجنان وعبرة اليقظان، المحقق: خليل منصور، ط ۱، بيروت: دارالكتب العلمية.